**اسناد تاریخی در موضوع سب امیرمؤمنان (علیه السلام) توسط بنی امیه و اقدامات مردم سیستان در مقابله با آنها**

يكي از تاریکترین مقاطع تاریخی سالهای حاکمیت بنی امیه بر جهان اسلام بود و جنایت ها و تحریف های زیادی را انجام دادند یکی از اهداف شوم بنی امیه تنقیص و تخریب جایگاه اهل بیت به ویژه امیرالمومنین علی بن ابی طالب است و در این راستا از هر طریقی که برای آنها امکان پذیر بود اقدام کردند از مهمترین این اقدامات تربیت خطبایی برای تخریب جایگاه برادر پیامبر بود و دستور سب و لعن امیرالمومنین علیه السلام توسط معاویه و بنی امیه در جهان اسلام بوده است.

عظمت اقدام مردم سیستان برای مقاومت در برابر عدم لعن امیرالمونین وقتی مشخص می گردد که معلوم گردد چه تلاش ها و چه جنایت هایی برای وا دار نمودن به این عمل شوم انجام دادند از این رو ابتدا بر اساس اسناد تاریخی نمایی از تلاش معاویه و بنی امیه بیان می شود آنگاه به اقدام مردم سیستان در تقابل با این فکر بیان حواهد شد.

معاویة بن أبوسفیان ، امام علی بن أبی طالب علیه السلام را لعن می‌كرده است ، روایات دیگری نیز در كتاب‌های اهل سنت یافت می‌شود كه اختصاص به معاویه ندارد ؛ بلكه این عمل زشت را برای خاندان بنی امیه و حاكمان آن ثابت می‌كند. طبیعی است كه برخی از علمای اهل سنت دوست نداشته‌ اند كه نام معاویه برده شود و لذا به جای معاویه ، نام بنی امیه را جایگزین كرده‌اند ؛ هر چند كه به صورت عام شامل شخص معاویه نیز می‌شود .

احدی از بنی امیه برنمی‌خواستند ، مگر این كه امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می‌كردند :

**حافظ ابن عساكر در تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد :**

**حدثنا خالد بن يزيد عن معاوية قال كان لا يقوم أحد من بني أمية إلا سب عليا فلم يسبه عمر فقال كثير عزة :**  
**وليت فلم تشتم عليا ولم تخف بريا ولم تقنع سجية مجرم و قلت فصدقت الذي قلت بالذي فعلت فأضحى راضيا كل مسلم .**(تاريخ مدينه دمشق ، ج50 ، ص96 .)

خالد بن زید از معاویه نقل می‌كند : هر گاه فردی از بنی امیه از جایش حركت می‌كرد ، علی (علیه السلام) را لعن می‌كرد ، عمر بن عبد العزیز او را لعن نكرد ؛ لذا شاعر: كثیر العزة او را این گونه ستایش می كند :  
تو به قدرت رسیدی و علی را سبّ و شتم نكردی و نترسیدی . تو نیك هستی و روش مجرمان را پیروی نكردی .  
تو در آن‌چه گفتی راستگو بودی و آن را انجام دادی . پس همه مسلمانان از این كار راضی بودند .

**ابونعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء می‌نویسد :**  
**ثنا خالد بن يزيد عن جعونة قال كان لا يقوم أحد من بني أمية إلا سب عليا فلم يسبه عمر بن عبد العزيز فقال كثير عزة : وليت فلم تشتم عليا ولم تخف بريا ولم تتبع سجية مجرم**(حلية الأولياء ، ابو نعيم ، ج5 ، ص356 ، ط الثانيه ، دار الكتب العلمية ، بيروت ، 1423 هـ .)

**ناسزاگویی به علی (علیه السلام) تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه داشت**  
**محمد بن سعد در الطبقات الكبری و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسند :**  
**أخبرنا علي بن محمد عن لوط بن يحيى الغامدي قال كان الولاة من بني أمية قبل عمر بن عبد العزيز يشتمون عليا رحمه الله فلما ولي عمر أمسك عن ذلك .**(الطبقات الكبري ، محمد بن سعد ، ج5 ، ص393 و سير اعلام النبلاء ، ج5 ، ص147)  
حاکمان بنی امیه قبل از عمر بن عبد العزیز ، به علی دشنام می دادند ؛ و وقتی که عمر به ولایت رسید از این کار دست کشید .

**و نیز ذهبی در توصیف حاكمان بنی مروان می‌نویسد :**  
**في آل مروان نصب ظاهر سوى عمر بن عبد العزيز ... .**  
مروانیان غیر از عمربن عبد العزیز دشمن علی بودند.(سير اعلام النبلاء ، ج 5 ، ص113 .)

**كان خلفاء بني أمية يسبون علياً رضي الله عنه من سنة إِحدى وأربعين وهي السنة التي خلع الحسن فيها نفسه من الخلافة إلى أول سنة تسع وتسعين آخر أيام سليمان بن عبد الملك فلما ولي عمر أبطل ذلك وكتب إِلى نوابه بإبطاله ...** .(تاريخ أبي الفداء ، فصل في ذكر إبطال عمر بن عبد العزيز سب علي بن أبي طالب علي المنابر ، ج1 ،‌ ص287 .)  
خلفای بنی امیه از سال چهل و یك كه سال خلع حسن بن علی از خلافت بود تا سال نود و نه آخرین روزهای حكومت سلیمان بن عبد الملك و آغاز حكومت عمر بن عبد العزیز ، علی (علیه السلام) را سب و لعن می‌كردند.

**آلوسی ، مفسر نام ‌آور اهل سنت در تفسیر آیه : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ... » (النحل / 90) می‌نویسد :**  
**أقامها عمر بن عبد العزيز حين آلت الخلافة إليه مقام ما كانو بنو أمية غضب الله تعالى عليهم يجعلونه في أواخر خطبهم من سب علي كرم الله تعالى وجهه ولعن كل من بغضه وسبه وكان ذلك من أعظم مآثره رضي الله تعالى عنه .**(روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني ، آلوسي ، ج7 ، ص456 ، ط الأولي ، دار الكتب العلمية ، بيروت ، 1422 هـ .)  
عمر بن عبد العزیز ، زمانی كه به خلافت رسید ،‌ احسان و نیكوكاری را به جای ناسزاگویی به علی (علیه السلام) قرار داد وزنده كرد، بنی امیه كه غضب خداوند بر آن‌ها باد ، در پایان خطبه‌های نماز جمعه تا زمان عمر بن عبد العزیز به علی (علیه السلام) ناسزا می‌گفتند كه این از بهترین آثار و افتخار عمر بن عبد العزیز به شمار می‌رود .

**ابن خلدون در تاريخش تصريح مي‌كند :**  
**وكان بنو أمية يسبون عليا فكتب عمر إلى الآفاق بترك ذلك** .(تاريخ ابن خلدون ، ج3 ، ص75 .)  
بنی امیه به علی (علیه السلام) ناسزا می‌گفتند تا این كه عمر بن عبد العزیز به تمام سرزمین‌ها نامه نوشت و دستور به ترك آن داد .

**شیخ محمد بن علی ، مشهور به ابن العمرانی در الإنباء فی تاریخ الخلفاء می‌نویسد :**  
**وكان بني امية كلهم يلعنون عليا ـ صلوات الله عليه وسلامه ـ علي المنبر ، فمذ ولي عمر بن عبد العزيز قطع تلك اللعنة.**(الإنباء في تاريخ الخلفاء ، ابن العمراني ، ص51 ، ط الأولي ، دار الآفاق العربية ، مصر ، 1419 هـ .)  
تمامی بنی امیه ، علی (علیه السلام) را بر فراز منبرها لعن می‌كردند ، تا زمانی كه عمر بن عبد العزیز به حكومت رسید و دستور به ترك آن داد .

**شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب نویری در نهایة الأرب فی فنون الأدب در فصل بیعت عمر بن عبد العزیز می‌نویسد :**  
**وكان من أول ما ابتدأ به عمر بن عبد العزيز أن ترك سب علي بن أبي طالب رضي الله عنه على المنابر، وكان يسب في أيام بني أمية إلى أن ولي عمر فترك ذلك** .(نهاية الأرب في فنون الأدب ، النويري ، ج21 ، ص216 ، ط الأولي ، دار الكتب العلمية ، بيروت ، 1424 هـ .)  
نخستین كاری كه عمر بن عبد العزیز انجام داد ، این بود كه ناسزاگویی به علی بن أبی طالب (علیه السلام) را بر فراز منبرها ترك كرد ، در زمان بنی امیه علی (علیه السلام) را سب می‌كردند ؛ اما هنگامی كه عمر بن عبد العزیز خلیفه شد ، آن را ترك كرد .

**حافظ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء می گوید :**  
**كان بنو أمية يسبون علي بن أبي طالب في الخطبة فلما ولي عمر ابن عبد العزيز أبطله وكتب إلى نوابه بإبطاله** .(تاريخ الخلفاء ، السيوطي ، ص194 ، ط الأولي ، مصر ، دار الفجر للتراث ، 1420 هـ .)  
بنی امیه ، به علی بن أبی طالب (علیه السلام) در خطبه‌های نماز دشنام می‌دادند ؛ اما هنگامی كه عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید ، این عمل را ترك كرد و به فرماندارانش دستور ترك آن را داد .

**و نیز ابن أثیر در تاریخش می‌نویسد :**  
**كان بنو أمية يسبون أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام إلى أن ولي عمر بن عبد العزيز فترك ذلك وكتب إلى العمال في الآفاق بتركه .**(الكامل في التاريخ ، حوادث سال 99 هـ ، ج5 ، ص42 .)  
بنی امیه به علی دشنام می دادند ؛ تا زمانی که عمر بن عبد العزیز به حکومت رسیده این کار را ترک نمود و به نقاط مختلف بخشنامه کرد که این کار را ترک کنند .

**خیر الدین زركلی در كتاب الأعلام ، در ترجمه عمر بن عبد العزیز می‌نویسد :**  
**و ولي الخلافة بعهد من سليمان سنة 99 ه‍ ، فبويع في مسجد دمشق . وسكن الناس في أيامه ، فمنع سب علي بن أبي طالب** ( وكان من تقدمه من الأمويين يسبونه على المنابر ) .(الأعلام ، خير الدين الزركلي ، ج 5 ، ص50 .)  
عمر بن عبد العزیز ، در سال 99 هـ بعد از سلیمان خلافت را به دست گرفت ، مردم در مسجد دمشق با وی بیعت كردند ، مردم در زمان وی آرام بودند ، پس وی از ناسزاگویی به علی بن أبی طالب (علیه السلام) كه حاكمان پیش از وی از بنی امیه بر فراز منبرها انجام می دادند ، جلوگیری كرد .

**مغیرة بن شعبة و سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام)**  
**خوارزمی ، مورخ مشهور اهل سنت در مقتل الحسین علیه السلام می‌نویسد :**  
در جلسه‌ای كه در حضور معاویة و امام حسن علیه السلام ، برگذار شده بود ، طرفداران بنی‌ امیه ، یكی یكی برخواستند و هر چه از دهانشان خارج شد ، نثار امام علیه السلام كردند تا این كه مغیرة بن شعبة لعنة الله علیه برخواست و این چنین سخن گفت :  
**إن علياً ناصب رسول الله صلي الله عليه وسلم في حياته ، وأجلب عليه قبل موته وأراد قتله ، فعلم ذلك من أمره رسول الله ، ثم كره أن يبايع أبا بكر حتي أتي به قوداً ، ثم نازع عمر حتي همّ أن يضرب عنقه ، ثم طعن علي عثمان حتي قتله ، و قد جعل الله سلطاناً لولي المقتول في كتابه المنزل ، فمعاوية ولي المقتول بغير حق ، فلو قتلناك وأخاك كان من الحق ، فو الله ما دم ولد علي عندنا بخير من دم عثمان ، و ما كان الله ليجمع فيكم الملك مع النبوة .**(مقتل الحسين ، ج1 ،‌ ص170 .)  
علی (علیه السلام) در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با وی دشمنی ورزید [نعوذ بالله] و قبل از مرگش اراده كشتن پیامبر را داشت ، و رسول خدا از این قضیه آگاه شد . پس از رحلت پیامبر ، با ابوبكر بیعت نكرد تا او را به اجبار آوردند ، با عمر از درِ ستیز وارد شد كه نزدیك بود عمر گردنش را بزند ، از عثمان بدگویی كرد تا او را به قتل رسانید ؛ ولی خدا در قرآن برای هر كشته‌ای ولی و خونخواهی قرار داده است ،‌ و معاویه ولی عثمان بود ؛ پس اگر تو و برادرت را بكشیم سزاوار خواهد بود ، به خدا سوگند خون فرزندان علی نزد ما از خون عثمان بهتر نیست ،‌ خداوند پادشاهی و نبوت را در شما قرار نداده است .

**و ابن خلدون در تاریخش می‌نویسد :**  
**كان المغيرة بن شعبة أيام امارته على الكوفة كثيرا ما يتعرض لعلى في مجالسه وخطبه ويترحم على عثمان ويدعو له.**(تاريخ ابن خلدون ، ص603)  
مغیرة بن شعبه در زمان حكومتش در كوفه در خطبه‌ها و مجالسش از علی بدگویی می‌كرد و برای عثمان تقاضای مغفرت می نمود.

**و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد :**  
**كان المغيرة ينال في خطبته من علي ، وأقام خطباء ينالون منه .**(سر اعلام النبلاء ، ج3 ، ص31)  
مغیره در خطبه‌هایش از علی (علیه السلام) بدگویی می‌كرد ، و خطیبانی را می‌گماشت كه از آن حضرت بدگویی كنند .

**مروانی‌ها و ناسزاگویی به امیر المؤمنین (علیه السلام)**  
**ابن عساكر در تاریخ مدینه دمشق و احمد بن حنبل در العلل می‌نویسد :**  
**عن ابن عون عن عمير بن إسحاق قال كان مروان بن الحكم أميرا علينا ست سنين فكان يسب عليا كل جمعة على المنبر ثم عزل فاستعمل سعيد بن العاص سنتين فكان لا يسبه ثم عزل وأعيد مروان فكان يسبه فقيل يا حسن ألا تسمع ما يقول هذا فجعل لا يرد شيئا قال وكان حسن يجئ يوم الجمعة فيدخل في حجرة النبي ( صلى الله عليه وسلم ) فيقعد فيها فإذا قضيت الخطبة خرج فصلى ثم رجع إلى أهله** .(تاريخ مدينه دمشق ، ج57 ، ص243 و العلل ، احمد بن حنبل ، ج3 ، ص176)  
عمیر بن اسحاق می‌گوید : مروان حكم در مدت شش سالی كه بر ما حكومت می‌كرد ، هر جمعه در منبرش علی (علیه السلام) را سبّ می‌كرد ، سپس او را عزل كردند و به مدت دو سال سعید بن عاص والی شد و جای مروان را گفت ؛ ولی او علی (علیه السلام) را سبّ نمی‌كرد. به همین جهت عزل شد و مروان دوباره برگشت و بر ما والی شد و سبّ علی (علیه السلام) را شروع كرد . به امام مجتبی (علیه السلام) گفتند : مگر نمی شنوی كه چه می‌گوید ؟ امام اعتنا نمی‌كرد . آن حضرت روز جمعه به مسجد می‌آمد و به دورن حجره پیامبر می رفت و همان جا می نشست ، پس از اتمام خطبه جمعه بیرون می‌آمد و نمازش را می‌خواند و به منزلش برمی‌گشت.

**سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد :**  
**عن عمير بن إسحاق قال: كان مروان أميراً علينا فكان يسب علياً كل جمعة على المنبر وحسن يسمع فلا يرد شيئاً ثم أرسل إليه رجلا يقول له بعلي وبعلي وبعلي وبك وبك وما وجدت مثلك إلا مثل البغلة يقال لها من أبوك؟ فتقول أمي الفرس فقال له الحسن: أرجع إليه فقل له إني والله لا أمحو عنك شيئاً مما قلت بأن أسبك ولكن موعدي و موعدك الله.(تاریخ الخلفاء ، ترجمه امام حسن علیه السلام .)**  
از عمیر بن بن اسحاق نقل شده است كه گفت : فرمانده و امیر بر ما مروان حكم بود كه در هر جمعه‌ بر فراز منبر علی (علیه السلام) سبّ ولعن می‌كرد ، فرزندش امام حسن می‌شنید ؛‌ ولی سخنی نمی‌گفت ، مروان كسی را فرستاد كه در حضور امام از خودش و پدرش بدگویی كرد و گفت : مانند تو نیافتم مگر استر و اسب ، از او پرسیدند پدرت كیست ؟ گفت : اسب . امام مجتبی (علیه السلام) فرمود : برو به مروان بگو من پاسخی نمی‌دهم و همانند تو فحش نمی‌دهم تا آثار خطا و گناهانت محو شود ؛ بلكه دیدار و وعده من و تو قیامت در محضر خداوند است.

**لكنت زبان ، هنگام ناسزاگویی به امیر المؤمنین (علیه السلام)**  
**ابن أثیر وبلاذری به نقل از عبدالله بن عبیدالله می‌نویسند :**  
**و كان أبي إذا خطب فنال من علي رضي الله عنه تلجلج فقلت يا أبت إنك تمضي في خطبتك فإذا أتيت على ذكر علي عرفت منك تقصيرا ؟ قال : أو فطنت لذلك ؟ قلت : نعم . فقال يا بني إن الذين حولنا لو يعلمون من علي ما نعلم تفرقوا عنا إلى أولاده .**(الكامل في التاريخ ، حوادث سال 100 هـ ، ج5 ، ص42 و انساب الأشراف ، ج8 ، ص195)  
پدرم هر گاه خطبه می‌خواند و در آن می خواست از علی (علیه السلام) بدگویی كند ، زبانش می‌گرفت ، پرسیدم :چرا در خطبه‌ات وقتی كه از علی (علیه السلام) می‌خواهی سخن بگویی كلام و سخنت نارسا می‌شود ؟ گفت : تو این موضوع را فهمیده‌ای ؟ گفتم : آری ، گفت : فرزندم ! اگر آن‌چه از فضائل علی (علیه السلام) ما می‌دانیم ، این مردم بدانند از اطراف ما پراكنده شده و به فرزندان علی روی خواهند آورد .

**علی (علیه السلام) را در منابر شرق و غرب عالم لعن می‌كردند**  
**یاقوت حموی ، تاریخ نویس مشهور اهل سنت می‌نویسد :**  
**لعن علي بن أبي طالب ، رضي الله عنه ، على منابر الشرق والغرب ... منابر الحرمين مكة والمدينة** .(معجم البلدان ، ج3 ، ص191)  
علی (علیه السلام) را بر منبرهای‌ها شرق و غرب و منبرهای مكه و مدینه لعن می‌كردند .

**ناسزا گویی به علی (علیه السلام) بر فراز هفتاد هزار منبر**  
**زمخشری ، مفسر و ادیب نام‌ آور اهل سنت می‌نویسد :**  
**إنّه كان فى أيّام بنى اميّة أكثر من سبعين ألف منبر يلعن عليها علىّ بن أبى طالب بما سنّه لهم معاوية من ذلك.**(ربيع الأبرار ، ج 2 ، ص186 و النصايح الكافية ، محمد بن عقيل ، ص79 به نقل از سيوطي)  
در زمان بنو امیه ، بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت كه در آن علی (علیه السلام) به پیروی از سنتی كه معاویه بنا كرده بود ، لعن می‌شد .

**تواتر اخبار ناسزاگویی بنی امیه**  
**شیخ محمود سعید بن ممدوح ، بعد از نقل روایات و نصوصی در وقائع سبّ امیر المؤمنین علیه السلام می‌گوید :**  
**الآثار في هذه الجريمة البشعة وأخبارها الشنيعة متواترة ، وهذه عظيمة تصغر عندها العظائم ، وجريمة تصغر عندها الجرائم وشنيعة تتلاشي أمام بشاعتها الشنائع**.(غاية التبجيل ، محمود سعيد ، ص283 ، ط الأولي ، مكتبة الفقيه ، الإمارات ، 1425 هـ)  
دلایل و شواهد بر این گناه و خطای زشت بی‌شمار و متواتر است . ومی توان گفت كه این جنایت خشن به اندازه‌ای سنگین است كه دیگر جنایات بزرگ در برابرش كوچك و غیر قابل دیدن است .

**ناسزا گویی به اهل بیت علیهم السلام برای تقرب به دشمنان آنان**  
**قال أخبرنا مالك بن إسماعيل قال حدثنا سهل بن شعيب النهمي وكان نازلا فيهم يؤمهم عن أبيه عن المنهال يعني بن عمرو قال دخلت على علي بن حسين فقلت كيف أصبحت أصلحك الله فقال ما كنت أرى شيخا من أهل المصر مثلك لا يدري كيف أصبحنا فأما إذ لم تدر أو تعلم فسأخبرك أصبحنا في قومنا بمنزلة بني إسرائيل في آل فرعون إذ كانوا يذبحون أبناءهم ويستحيون نساءهم وأصبح شيخنا وسيدنا يُتقرب إلى عدونا بشتمه أو سبه على المنابر .**(الطبقات الكبري ، محمد بن سعد ، ج 5 ، ص220 و تهذيب الكمال ، مزي ، ج 20 ، ص400 ترجمه امام علي بن الحسين و المنتخب من ذيل المذيل ، محمد بن جرير طبري ، ص120)  
منهال بن عمرو می گوید : به نزد علی بن الحسین (امام سجاد علیه السلام) رفتم و عرضه داشتم : چگونه صبح کردید (حال شما چگونه است) خداوند کار شما را اصلاح نماید ؛ فرمودند : گمان نمی کردم که بزرگی از بزرگان شهر نداند حال ما چگونه است ؛ حال که نمی دانی برای تو خواهم گفت : ما در بین قوم خویش ، مانند بنی اسرائیل در بین فرعونیان شده ایم ؛ که فرزندانشان را می کشتند و زنانشان را زنده می گذاشتند ؛ و به خاطر نزدیکی به دشمنان ما ، بر روی منبر ها از بزرگ و سرور ما ( علی بن ابی طالب ) بدگویی کرده به ایشان جسارت می کنند .

**نقل فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام) با سبّ آن حضرت جمع نمی‌شود**  
**امام محمد بن ابراهیم الوزیر الیمانی ، در هنگام نقل فضائل جماعتی از روات و محدثین می‌نویسد:**  
**روايتهم لفضائل علي عليه السلام وفضائل أهل البيت في أيام بني امية وهو عليه السلام ـ حاشا مع ذلك ـ يُلعنُ علي المنابر ولا يروي فضائله إلا من خاطر بروحه.**(العواصم والقواسم في الذب عن سنة أبي القاسم ، ابن الوزير ، ج2 ،‌ ص400 ، ط الثالثة ، مؤسسه الرسالة ، بيروت ، 1415 هـ)  
سخن گفتن از فضائل علی و اهل بیت (علیهم السلام) در زمان بنی امیه و سلطنت آنان امری غیر ممكن و متتضاد بود ؛ چرا كه بنی امیه وی را بر فراز منبرها لعن می‌كردند و نقل فضائل با سبّ و لعن جمع نمی‌شود .

**بنی امیه ، سزاوار سرزنش**  
**دكتر فرحان المالكی می‌گوید :**  
**فبنو أمية اذن يستحقون الذم لأنهم لم يغسموا ألسنتهم في البحث فقط ، وإنما تجاوزوا ذلك إلي اللعن علي المنابر وسفك الدماء ، و فرضوا هذا الظلم علي الأمة حتي جاءت الأجيال تعتقد أنهم مأجورون علي هذا !** (مع سليمان العلوان في معاوية ، ص35)  
پس به همین جهت بنی امیه سزاوار سرزنش و مذمت هستند ؛ زیرا آنان فقط به بد گویی علی (علیه السلام) اكتفا نكردند ؛ بلكه بر بالای منبر‌ها علی (علیه السلام) را لعن كرده و به خونریزی و كشتار اهل بیت (علیهم السلام) و یارانش دست زدند و این ستم را بر همه امت لازم و واجب دانستند تا آن جا كه نسل‌های بعد آن‌ها را به خاطر این عمل مأجور دانستند.

**استواری حكومت بنی امیه با ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه السلام**  
**ابن عساكر ، به نقل از امام سجاد علیه السلام می‌نویسد :**  
**قال مروان بن الحكم ما كان في القوم أحد أدفع عن صاحبنا من صاحبكم يعني عليا عن عثمان قال قلت فما لكم تسبونه على المنبر قال لا يستقيم الأمر إلا بذلك.**(تاريخ مدينة دمشق ، ج42 ، ص 438 و الصواعق المحرقة ، ابن حجر هيثمي ، ص 33 و النصائح الكافية ، محمد بن عقيل ، ص 114 از دار قطني و شرح نهج البلاغة ، ج13 ، ص220)  
مروان بن حکم به من گفت که در میان مردمان کسی نبود که از صاحب ما (عثمان) مانند صاحب شما (علی) دفاع کند ؛ گفتم : پس برای چه از او بر روی منبر ها بدگویی می کنید ؟ گفت : حکومت به جز این راه پا بر جا نمی ماند .  
**و بلاذری می‌ نویسد :**  
**قال مروان لعلي بن الحسين : ما كان أحد أكف عن صاحبنا من صاحبكم . قال : فلم تشتمونه على المنابر ؟ !! قال : لا يستقيم لنا هذا إلا بهذا !!** (أنساب الأشراف ، ص 184)  
مروان به علی بن الحسین گفت : کسی نبود که مانند صاحب شما از صاحب ما دفاع کند ؛ علی بن الحسین پاسخ داد : پس چرا او را بر روی منبر ها لعن می کنید ؟ گفت : کار ما جز با این کار برجا نمی ماند .

**تحریف روایت منزلت**  
**خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می‌نویسد :**  
**قال إسماعيل بن عياش: رافقت حريزا من مصر الى مكة فجعل يسب عليا ويلعنه، وقال لي: هذا الذي يرويه الناس ان النبي (ص) قال لعلي: «انت مني بمنزلة هارون من موسى» حق، ولكن اخطا السامع.**  
**قلت: فما هو ؟ قال: إنّما هو: «أنت مني‏بمكان قارون من موسى»، قلت: عمّن ترويه؟ قال: سمعت الوليد بن عبد الملك يقوله على المنبر.**(تاريخ بغداد ، ج8 ، ص262 و تاريخ مدينة دمشق ، ج12 ،‌ص349 و تهذيب الكمال ، مزي ، ج5 ، ص577 و تهذيب التهذيب ، ابن حجر ، ج2 ، ص209 و تاريخ الإسلام ، ذهبي ، ج10 ، ص 122 و ميزان الاعتدال ، ذهبي ، ج3 ، ص389 شماره : 6894)  
اسماعیل بن عیاش گفته است : با حریز از مصر تا مکه همراه بودم ؛ پس از علی بد گفته و حضرت را لعن می کرد ؛ و به من گفت : این روایتی که برای مردم نقل می کنی که پیامبر ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به علی به می گفت : «جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است » این سند درست است اما شنونده اشتباه کرده است !!!  
گفتم پس درست آن چیست ؟ گفت : پیغمبر گفته اند « جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه قارون نسبت به موسی است»!!! ؛ گفتم این را از چه کسی نقل می کنی؟ گفت : این را از ولید بن عبد الملک شنیده ام که آن را بالای منبر می گفت !!!

**تهمت خیانت به امیر المؤمنین علیه السلام**  
**سمهودي در وفاء الوفاء مي‌نويسد :**  
**حدثنا هارون ابن عبد الملك بن الماجشون أن خالد بن الوليد بن الحارث بن الحكم بن العاص وهو ابن مطيرة قام على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم الجمعة فقال : لقد استعمل رسول الله على ابن ابى طالب رضى الله تعالى عنه وهو يعلم أنه خائن ، ولكن شفعت له ابنته فاطمة رضى الله عنها .**  
**و داود بن قيس في الروضة فقال : أس أي يسكته .**  
**قال : فمزّق الناس قميصا كان عليه شقائق حتى وتروه وأجلسوه وحذراً عليه منه، وقال رأيت كفاً خرجت من القبر قبر رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وهو يقول: كذبت يا عدوّ اللّه كذبت يا كافر، مراراً.** (وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى ، ج4 ، ص 356 و ينابيع المودة ،‌ ج2 ،‌ ص372 ، به نقل از أبي الحسن يحيى در كتاب أخبار المدينة .)  
حارث بن حكم بن عاص ( فرزند مطیرة) در روز جمعه بر روی منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده و گفت : رسول خدا علی بن ابی طالب را به کار گمارد با این که می دانست او خیانت کار است ؛ اما دخترش فاطمه واسطه او برای این کار شد .  
داوود بن قیس نیز در مسجد رسول خدا بود : پس به او اشاره کرد که ساکت باش .  
اما مردم پیراهنی را که بر تن او (خالد بن ولید) بود پاره کردند تا اینکه او را لخت کرده و نشاندند اما بر وی نگران بودند ؛ پس دستی از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمده و می گفت : ای دشمن خدا دروغ گفتی ای کافر و چندین بار این کلام را تکرار کرد .

**تهمت ارتداد به امیرالمؤمنین علیه السلام**  
**ابن أبي الحديد شافعي در شرح نهج البلاغه ، ج4 ، ص 63 به نقل از استادش ابو جعفر اسكافي مي‌نويسد :**  
**أن معاوية وضع قوما من الصحابة وقوما من التابعين على رواية أخبار قبيحة في علي عليه السلام ، تقتضي الطعن فيه والبراءة منه ، وجعل لهم على ذلك جعلا يرغب في مثله ، فاختلقوا ما أرضاه ، منهم أبو هريرة وعمرو بن العاص والمغيرة بن شعبة ، ومن التابعين عروة بن الزبير .**  
معاویه ، گروهی از صحابه و تابعین را گماشت تا روایات و احادیث دروغینی كه بیانگر نقض و بیزاری جستن از علی (علیه السلام) باشد ، بسازند . و حقوقتی هم برای آنان مقرر كرد كه از این افراد ابوهریره ، عمروعاص ،‌ مغیرة بن شعبة ، از اصحاب و عروة بن زبیر از تابعان می باشد .  
**بعد در ادامه می‌نویسد :**  
**روى الزهري أن عروة بن الزبير حدثه ، قال : حدثتني عائشة قالت : كنت عند رسول الله إذ أقبل العباس وعلى ، فقال : يا عائشة ، إن هذين يموتان على غير ملتي أو قال ديني .**  
زهری روایت كرده است كه عروة بن زبیر برای او نقل كرد كه عایشه به من گفت : من پیش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم ، در همان عباس و علی علیه السلام وارد شد . رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : " ای عایشه ! این دو نفر در حالی از دنیا می‌رود كه بر غیر ملت و یا دین من هستند " .  
عباس و علی (علیه السلام) از اهل آتش هستند !

**ابن أبی الحدید شافعی می‌نویسد :**  
**و روى عبد الرزاق عن معمر ، قال : كان عند الزهري حديثان عن عروة عن عائشة في علي عليه السلام ، فسألته عنهما يوما ، فقال : ما تصنع بهما وبحديثهما ! الله أعلم بهما ، إني لأتهمهما في بني هاشم . قال : فأما الحديث الأول ، فقد ذكرناه ، وأما الحديث الثاني فهو أن عروة زعم أن عائشة حدثته ، قالت : كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم إذ أقبل العباس وعلى ، فقال : ( يا عائشة ، إن سرك أن تنظري إلى رجلين من أهل النار فانظري إلى هذين قد طلعا ) ، فنظرت ، فإذا العباس وعلي بن أبي طالب .**  
عبد الرزاق از معمر نقل كرده است كه گفت : نزد زهری دو حدیث به نقل از عروه و از عایشه در باره علی وجود داشت ، و لذا من از وی در باره آن دو حدیث سؤال كردم ، گفت : با این دو حدیث و راویان آن چه كار بكنم ، خدا از آن دو نفر آگاه‌تر است ، من رابطه این دو نفر را با به بنی هاشم خوب نمی‌دانم .  
اما حدیث اول كه گذشت (روایت قبلی) و اما حدیث دوم این است كه : عروة می‌گوید : از عایشه شنیدم كه گفت : نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم ، فرمود : ای عایشه ! اگر دوست داری دو نفر از اهل آتش را ببینی ، پس به این دو نفر بنگر ، نگاه كردم دیدم عباس و علی وارد شدند .

**علی (علیه السلام) سبب بروز فاجعه در مدینه !!!**  
**ابن أبی الحدید به نقل از استادش ابوجعفر اسكافی می‌نویسد :**  
**لما قدم أبو هريرة العراق مع معاوية عام الجماعة ، جاء إلى مسجد الكوفة ، فلما رأى كثرة من استقبله من الناس جثا على ركبتيه ، ثم ضرب صلعته مرارا ، وقال : يا أهل العراق ، أتزعمون أنى أكذب على الله وعلى رسوله ، وأحرق نفسي بالنار ! والله لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : ( إن لكل نبي حرما ، وإن حرمي بالمدينة ، ما بين عير إلى ثور ، فمن أحدث فيها حدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين ) ، وأشهد بالله أن عليا أحدث فيها : فلما بلغ معاوية قوله أجازه وأكرمه وولاه إمارة المدينة .**(شرح نهج البلاغه ، ج4 ، ص67)  
وقتی ابو هریره در سال خشکسالی همراه با معاویه به عراق آمد ، به مسجد کوفه آمده و وقتی که جمعیت زیاد استقبال کننده از خویش را دید ، دو زانو نشسته و سپس چند بار دست بر سر کچل خویش کشیده و گفت : ای اهل عراق ؛ آیا گمان دارید که من به خدا و رسول خدا دروغ می بندم و خود را با آتش می سوزانم ؟ قسم به خدا از رسول خدا صلی الله علیه (و آله) وسلم شنیدم که می گفت : هر پیامبری حرمی دارد و حرم من مدینه است ؛ از بین منطقه عیر تا ثور ؛ پس هرکس که در آن سبب بروز فاجعه شود لعنت خداوند ملائکه و همه مردمان بر او باد ؛ و خدا را شاهد می گیرم که علی در مدینه سبب بروز فاجعه شده است !!!  
وقتی که این خبر به معاویه رسید ، او را جایزه داده و گرامی داشته و او را حاکم بر مدینه قرار داد .

**چهار صد هزار درهم جایزه جعل حدیث در مذمت امیرالمؤمنین علیه السلام**  
**ابن أبی الحدید به نقل از استادش ابوجعفر اسكافی می‌نویسد :**  
**أن معاوية بذل لسمرة بن جندب مائة ألف درهم حتى يروي أن هذه الآية نزلت في علي (ع) ( ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله عليما في قلبه وهو ألد الخصام . وإذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد ) . وأن الآية الثانية نزلت في ابن ملجم وهي قوله تعالى : ( ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضاة الله ) فلم يقبل ، فبذل له مائتي ألف درهم ، فلم يقبل ، فبذل له أربعمائة ألف درهم فقبل .**  
**إستجاب لمعاوية جمع من الصحابة والتابعين ، فأصابوا من دنيا معاوية العريضة . وخالفه آخرون ، فأصابهم التشريد والتقتيل ، ووقعت بين الطرفين معارك ضارية كانت نتائجها آلاف الاحاديث الموضوعة التي ورثناها اليوم من جانب ، ومن جانب آخر آلاف الضحايا البريئة من خيار المسلمين . وكان سمرة هذا ممن امتثل أوامر معاوية ، فأصاب الامرة في البصرة فأسرف في قتل من خالفه** (شرح نهج البلاغه ،‌ ج4 ، ص 73 .)  
معاویه به سمرة بن جندب صد هزار درهم داد تا اینکه روایتی جعل کند که این آیه که « ومن الناس من یعجبک قوله ...» در مورد علی نازل شده است و نیز آیه « ومن الناس من یشری نفسه ...» در مورد ابن ملجم ؛ اما او قبول نکرد ؛ پس چهارصد هزار درهم دیگر به او داد و او قبول کرد .  
عده ای از مهاجرین و انصار ، به در خواست معاویه پاسخ مثبت دادند و از دنیای بزرگ معاویه بهره مند شدند ؛ اما عده ای دیگر با او مخالفت کردند ، و دچار تبیعد و کشتار شدند ؛ و بین دو گروه درگیری های سختی درگرفت که نتیجه آن از یک سو هزاران روایت جعلی بود که ما آن ها را به ارث برده ایم ؛ و از سوی دیگر هزاران قربانی بی گناه از خوبان مسلمانان ؛ این سمرة که در مورد او گفتیم از کسانی بود که دستور معاویه را اطاعت کرد ، پس به حکومت بصره رسیده و در کشتن مخالفینش خونریزی بسیار کرد .

**نزول آیه «تولی كبره» در مذمت علی (علیه السلام)**  
**عن الزهري قال كنت عند الوليد بن عبدالملك فتلا هذه الآية والذي تولى كبره منهم له عذاب عظيم قال نزلت في علي بن أبي طالب كرم الله وجهه قال الزهري أصلح الله الأمير ليس كذا أخبرني عروة عن عائشة رضي الله تعالى عنها قال وكيف أخبرك قال أخبرني عروة عن عائشة رضي الله تعالى عنها أنها نزلت في عبدالله بن أبي سلول المنافق .**(حلية الأولياء ، ابونعيم اصفهاني ، ترجمه زهري ، ج3 ، ص369)  
از زهری روایت شده است که گفت : نزد ولید بن عبد الملک بودم ؛ پس این آیه را خواند که « والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم » گفت : این آیه در مورد علی نازل شده است ؛ زهری گفت : خداوند گره از کار امیر بگشاید ؛ اینچنین نیست ؛ عروه در این زمینه از عایشه برای من روایت کرده است ؛ ولید گفت : چه گفته است ؟ پاسخ داد : او گفته است که در مورد عبد الله بن أبی سلول منافق نازل شده است .

**كشتن هر كودكی كه نامش علی باشد**  
دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام تا جایی ادامه یافت كه نامگذاری به نام آن حضرت در جامعه ممنوع شد و هر كس نامش علی بود ، كشته می‌شد. مزی در تهذیب الكمال و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسند :  
**و قال سلمة بن شبيب سمعت أبا عبد الرحمن المقرئ يقول كانت بنو أمية إذا سمعوا بمولود اسمه علي قتلوه فبلغ ذلك رباحا فقال هو علي وكان يغضب من علي ويجرح على من سماه به .**(تهذيب الكمال ، ج20 ،‌ص 429 ، ترجمة علي بن رباح و سير أعلام النبلاء ، ج5 ، ص102 و ج7 ، ص412 .)  
بنی امیه وقتی می شنیدند که نوزادی نامش علی است او را می کشتند ؛ این خبر به رباح رسید ؛ كه نام او علی بود ؛ اما از نام علی بدش می آمد و کسی را که او را به این نام صدا می زد زخمی می کرد .  
این سنت زشت تا جایی ادامه یافت كه هر كس نامش «علی» بود ، از نامش خجالت می‌كشید . ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان می‌نویسد : **علي بن الجهم السلمي: ... مشهوراً بالنصب كثيراً الحط على علي وأهل البيت وقيل أنه كان يلعن أباه لم سماه علياً** .(لسان الميزان ، ج4 ، ص 210 .)  
علی بن جهم سلمی : ... مشهور به دشمنی با اهل بیت است ؛ و بسیار بر علی و اهل بیت خورده می گرفت ؛ و پدر خودش را نفرین می کرد که چرا او را علی نامگذاری کرده است.

**كشتن و زندانی كردن شیعیان در تمامی شهرها**  
**ابن أبی الحدید شافعی در شرح نهج البلاغه می‌نویسد :**  
**أنّ أبا جعفر محمد بن على الباقر عليه السلام قال لبعض أصحابه: يا فلان! ما لقينا من ظلم قريش إيّانا وتظاهرهم علينا، وما لقي شيعتنا ومحبّونا من الناس ... فقتلت شيعتنا بكلّ بلدة، وقطعت الأيدى والأرجل على الظنّة، وكان من يذكر بحبّنا والانقطاع إلينا، سُجن، أو نُهب ماله، أو هُدمت داره.**(شرح نهج البلاغه ، ج11 ، ص43 .)  
ابو جعفر محمد بن علی باقر (امام محمد باقر) علیه السلام به یکی از یاران خویش فرمودند : ای فلانی ؛ ما از ظلم قریش نسبت به خودمان و دشمنی ایشان با ما چه ها کشیدیم! و شیعیان ما و دوست داران ما در بین مردم نیز چه ها کشیده اند!... پس شیعیان ما را در هر شهری کشتند ؛ و دست ها و پاها را به خاطر اتهام ( به شیعه بودن) قطع کردند. و هر کس که مشهور به دوست داشتن ما و ارتباط با ما بود زندانی می شد و یا مال او به غارت می رفت و یا خانه اش ویران می گشت.

**و نیز ابن أبی الحدید می‌نویسد :**  
**كتب معاوية نسخة واحدة الى عماله بعد عام المجاعة أن برئت الذمة ممن روى شيئا من فضل ابى تراب واهل بيته فقامت الخطباء في كل كورة وعلى كل منبر يلعنون عليا ويبرءون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته وكان أشدّ الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة؛ لكثرة من بها من شيعة على عليه السلام، فاستعمل عليهم زياد بن سميّة وضمّ إليه البصرة فكان يتتبّع الشيعة وهو بهم عارف لأنّه كان منهم أيّام على عليه السلام، فقتلهم تحت كلّ حجر ومدر، وأخافهم، وقطع الأيدى والأرجل، وسمل العيون، وصلبهم على جذوع النخل وطرفهم وشرّدهم عن العراق، فلم يبق بها معروف منهم.**(شرح نهج البلاغة ، ج11 ، ص 44 و النصايح الكافية ، محمد بن عقيل ، ص 72 )  
معاویه بعد از سال خشکسالی ، نامه ای به یکی از کارگزاران خویش نوشت که هرکس که چیزی از فضیلت های ابو تراب (امیر مومنان علی علیه السلام) و خاندان او را نقل کند ، در مقابل او هیچ گونه مسئولیتی شما را تهدید نمی کند (هرچه با وی کردید جایز است) ؛ پس سخنرانان در هر منطقه و بر هر منبری علی را لعن کرده واز او بیزای می جستند و به او و اهل بیت او دشنام می دادند ؛ و بیچاره ترین مردمان در آن زمان مردم کوفه بودند ؛ زیرا شیعه علی علیه السلام در آن شهر زیاد بود ؛ پس معاویه زیاد بن سمیه را حاکم بر آنجا قرار داده و بصره را نیز تحت امر او قرار داد ؛ او به دنبال شیعیان می گشت – او شیعیان را می شناخت ، زیرا در زمان خلافت علی علیه السلام از طرفداران او بود – پس ایشان را حتی در زیر هر سنگ و کلوخی پیدا کرده و می کشت ؛ و یا تهدید می کرد ؛ و دست ها و پا ها را جدا کرده و چشم ها را کور می نمود ؛ و ایشان را بر تنه های درخت خرما به دار می کشید ؛ و یا از عراق بیرون می کرد ؛ تا جایی که کسی از شیعیان شناخته شده در عراق باقی نماند .

**سزای مقاومت كنندگان در برابر ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه السلام**  
در دوران بنی امیه ، نه تنها خود آن‌ها امیر المؤمنین علیه السلام را در منابر و خطبه‌های نماز جمعه لعن می‌كردند ؛ بلكه حتی اگر كسی از این كار امتناع می كرد و به امیرالمؤمنین ناسزا نمی‌گفت ، او را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند ؛ تا جایی كه در بسیاری جان وی را نیز می‌گرفتند .

**كشتن نسائی به خاطر نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام**  
نسائی ، از برجسته ‌ترین علما و محدثین اهل تسنن است كه كتاب «سنن» وی یكی از صحاح سته اهل سنت به شمار می‌رود .  
**مزی در ترجمه وی می‌گوید :**  
**أحد الأئمّة المبرزين والحفّاظ المتقنين والأعلام المشهورين.**(تهذيب الكمال ، ج1 ، ص329)  
او يكي از پیشوایان برجسته و حافظان استوار و بزرگان مشهور بود.

**و ابن كثير در باره او مي‌گويد :**  
**الإمام في عصره ، والمقدم على أضرابه وأشكاله وفضلاء دهره ، رحل إلى الآفاق**.(البداية والنهاية ، ج11 ، ص123)  
پیشوای زمان خویش ، و کسی که بر هم شغلان و هم نظران و بزرگان زمان خویش پیشی گرفت ؛ و به شهر های مختلف مسافرت کرد .  
وی كتابی دارد به نام خصائص امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب (علیه السلام) كه در آن فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را نقل كرده است . انگیزه وی از تألیف این كتاب این بوده است كه وقتی وی وارد دمشق شد ، دید كه مردم از علی (علیه السلام) متنفر هستند و از آن حضرت بدگویی می‌كنند ، شروع به نوشتن این كتاب كرد ؛  
**چنانچه ابن كثیر سلفی می‌نویسد :**  
**و أنه إنما صنف الخصائص في فضل علي وأهل البيت ، لأنه رأى أهل دمشق حين قدمها في سنة ثنتين وثلاثمائة عندهم نفرة من علي .**(البداية‌ و النهاية ، ج11 ، ص141)  
او کتاب خصائص را در برتری علی و اهل بیت او نوشت ؛ زیرا او مردمان دمشق را در سال 302 دید که از علی نفرت دارند .  
اما از آن جایی كه مردم دمشق به پیروی از همان سنتی كه معاویه پایه گذارش بود ، به بدگویی از امیرالمؤمنین علیه السلام خو گرفته و با تنفر از آن حضرت بزرگ شده بودند ، نتوانستند تحمل كنند كه كسی در فضائل آن حضرت كتابی بنویسد ؛ اما در آن اثری از فضائل معاویه دیده نشود ؛ از این رو از نسائی خواستند كه در فضائل معاویه نیز كتابی بنویسد ؛ اما وقتی با مقاومت نسائی روبرو شدند ، چنان او را كتك زدند كه از دنیا رفت .

**علامه ابن جوزی و بسیار دیگر از بزرگان اهل تسنن در سبب كشته شدن نسائی می‌گوید :**  
**إنّ النسائي خرج من مصر في آخر عمره إلى دمشق ، فسئل بها عن معاوية وما جاء في فضائله ! فقال : لا يرضى رأسا برأس حتى يفضل ! فما زالوا يدفعون في خصيتيه حتى أخرج من المسجد وحمل إلى الرملة أو مكة فتوفي بها .**(المنتظم ، ج6 ، ص131 و تذكرة الحفاظ ، ذهبي ، ج2 ، ص700 و سير أعلام النبلاء ، ذهبي ، ج14 ، ص132 و تهذيب الكمال ، مزي ، ج 1 ، ص132 و...)  
نسایی در آخر عمر خویش از مصر به دمشق رفت ؛ پس در آنجا از او در مورد معاویه و فضیلت های او سوال کردند ؛ پس گفت : آیا به این که او را هم شان علی دانستید راضی نشدید ، حال می خواهید او را از علی برتر کنید ؟  
پس آنقدر به بیضه او زدند تا او را از مسجد بیرون کردند ؛ او را به رمله یا مکه بردند و در آنجا از دنیا رفت .  
**و ابن كثیر می‌گوید :**  
**و دخل دمشق فسأله أهلها أن يحدّثهم بشئ من فضائل معاوية ، فقال : أما يكفي معاوية أن يذهب رأسا برأس حتى يروى له فضائل ! فقاموا إليه فجعلوا يطعنون في خصيتيه حتى أخرج من المسجد** .(البداية والنهاية ، ابن كثير ، ج11 ، ص 140)  
او به دمشق رفت ؛ پس اهل شام از او خواستند که در مورد فضیلت های معاویه برای ایشان سخن گوید ؛ گفت : آیا برای معاویه بس نبود که همسنگ علی شد ؟ حال می خواهد برای او فضیلت نیز نقل کنند ؟ پس به او هجوم آورده آن قدر به بیضه او زدند تا از مسجد بیرونش کردند .

**قطع گردن ظهیر الدین اردبیلی به خاطر عدم اعتقاد به وجوب مدح صحابه**  
**ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب می‌نویسد :**  
**ظهير الدين الأردبيلي الحنفي الشهير بالقاضي زاده ... كان عالماً كاملاً صاحب محاورة ووقار وهيبة وفصاحت و كانت له معرفة بالعلوم خصوصاً الأنشاء والشعر و كان يكتب الخط الحسن ... قال أن مدح الصحابة علي المنبر ليس بفرض ولا يخل بالخطبة فقبض عليه مع أحمد باشا الوزير يوم الخميس عشري ربيع الثاني و قطع (قطعت) رأس صاحب الترجمة [ظهير الدين] وعلق (علقت) علي باب زويلة بالقاهرة** .(شذرات الذهب في اخبار من ذهب ، أبي الفلاح عبد الحي بن العماد الحنبلي ، المجلد الرابع ، جزء 8 ، ص173 ، دارالكتب العلمية ، بيروت)  
ظهیر الدین اردبیلی حنفی مشهور به قاضی زاده ... او عالم کامل و صاحب سخن و وقار و هیبت و فصاحت بود و با علوم مخصوصا انشا و شعر آشنایی داشت و خطش نیکو بود ...  
او گفت که ستایش کردن از صحابه بر روی منبر (جمعه) واجب نیست و نگفتن آن به خطبه صدمه ای نمی زند ؛ پس او را در روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی با احمد باشای وزیر گرفتند ؛ و دست او را قطع کرده و بر باب زویله قاهره آویزان کردند .

**شلاق زدن ابن أبی لیلی**  
**ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد :**  
**روي عن أبي حصين ، أن الحجاج استعمل عبد الرحمن بن أبي ليلى على القضاء ثم عزله ، ثم ضربه ليسب أبا تراب رضي الله عنه ، وكان قد شهد النهروان مع علي.**(سير اعلام النبلاء ، ج4 ، ص267)  
از ابو حصین نقل شده است كه گفت : حجاج بن عبد الرحمن بن أبی لیلی را كه از همراهان و شركت كنندگان در جنگ نهروان و در ركاب و از همراهان علی (علیه السلام) بود ، به عنوان قاضی منصوب كرد ، سپس عزلش نمود و او را می‌زد تا علی (علیه السلام) را سبّ كند .

**مجلس را با لعن ابو تراب به پایان ببرد**  
**حدثني جنادة بن عمرو بن الجنيد بن عبد الرحمن المري عن أبيه عن جده الجنيد بن عبد الرحمن قال دخلت من حوران آخذ عطائي فصليت الجمعة ثم خرجت إلى باب الدرج فإذا عليه شيخ يقال له أبو شيبة القاص يقص على الناس فرغب فرغبنا وخوف فبكينا فلما انقضى حديثه قال اختموا مجلسنا بلعن أبي تراب فلعنوا أبا تراب عليه السلام .**  
**فالتفت عن يميني فقلت له فمن أبو تراب قال علي بن أبي طالب ابن عم رسول الله ( صلى الله عليه وسلم ) وزوج ابنته وأول الناس إسلاما وأبو الحسن والحسين.**  
جنید بن عبد الرحمن می گوید : از حوران به شهر آمدم تا سهم خود را از بیت المال بگیرم ؛ پس نماز جمعه را خواندم ؛ سپس به سمت درب درج رفتم ؛ در آنجا پیرمردی مشهور به ابو شیبة قصه گو بود که برای مردم قصه تعریف می کرد ؛ او به آخرت دعوت نمود ، پس ما نیز به آخرت میل پیدا کردیم و ما را از عذاب ترساند ؛ پس گریه کردیم ؛ وقتی که کلامش به پایان رسید گفت : مجلس را با لعن ابو تراب به پایان برید ؛ پس همگی ابو تراب را لعنت کردند !!!  
پس من به کسی که در سمت راست من بود نظر کرده به و به او گفتم : ابو تراب کیست ؟ پاسخ داد : او علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و شوهر دختر او و اولین کسی است که اسلام آورد و پدر حسن و حسین.  
**فقلت ما أصاب هذا القاص فقمت إليه وكان ذا وفرة فأخذت وفرته بيدي وجعلت ألطم وجهه وأنطح برأسه الحائط وصاح واجتمع أعوان المسجد فوضعوا ردائي في رقبتي وساقوني حتى أدخلوني على هشام بن عبد الملك وأبو شيبة يقدمني فصاح يا أمير المؤمنين قاصك وقاص آبائك وأجدادك أتى إليه اليوم أمر عظيم .**  
پس به او گفتم : این قصه گو سخن درستی نگفته است . پس به سمت او رفتم – او ریش پری داشت – پس ریش او را با دستم گرفته و به صورت او زدم و سرش را به دیوار کوبیدم ؛ پس فریاد کشید و یاران او از مسجد بیرون آمده گرد ما جمع شدند و لباس من را به گردنم انداخته و من را با زور می راندند ؛ تا اینکه من را به نزد هشام بن عبد الملک بردند در حالیکه ابو شیبة من را به جلو می برد . پس فریاد زد که ای امیرالمومنین ؛ قصه گوی شما و پدران شما و اجداد شما امروز بر او مصیبت بزرگی وارد شده است !!!  
**قال من فعل بك هذا فالتفت إلى هشام وعنده أشراف الناس فقال أبو يحيى متى قدمت فقلت أمس وكنت على المصير إلى أمير المؤمنين فأدركتني الجمعة فصليت وخرجت إلى باب الدرج فإذا هذا الشيخ قائم يقص فجلست إليه فقرأ فسمعنا فرغب من رغب وخوف من خوف ودعا فأمنا وقال في آخر كلامه اختموا مجلسنا بلعن أبي تراب فسألت من أبو تراب فقيل علي بن أبي طالب أول الناس إسلاما وابن عم رسول الله ( صلى الله عليه وسلم ) وأبو الحسن والحسين وزوج ابنة رسول الله ( صلى الله عليه وسلم ) فوالله يا أمير المؤمنين لو ذكر هذا قرابة لك بمثل هذا الذكر ولعنه بمثل هذا اللعن لأحللت به الذي أحللت به فكيف لا أغضب لصهر رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وزوج ابنته .**  
هشام گفت : چه کسی با تو چنین کرده است ؟ پس من به هشام نظر کردم – در حالیکه بزرگان مردم در کنار او بودند – پس ابو یحیی به من گفت : کی آمدی ؟ گفتم دیروز ؛ و می خواستم به نزد امیر المومنین بیایم ؛ پس به نماز جمعه رسیدم ؛ نماز را خواندم و به سوی درب درج رفتم ؛ که این پیرمرد را دیدم که ایستاده داستان تعریف می کند ؛ پس نشستم و گوش فرا دادیم ؛ پس به آخرت دعوت نمود و ما نیز به آخرت میل پیدا کردیم ؛ و از عذاب ترسانید و دعا کرد ؛ پس ما نیز آمین گفتیم ؛ اما در انتهای کلام خویش گفت : محلس خویش را با لعن ابو تراب پایان برید ؛ پس سوال کردم ابو تراب کیست ؟ گفتند : او علی بن ابی طالب اولین کسی است که اسلام آورد و پسر عموی رسول خدا و پدر حسن و حسین و شوهر دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است ؛ پس قسم به خدا که ای امیر المومنین اگر یکی از بستگان شما چنین فامیلی را در نزد شما یاد نماید و چنین او را لعن کند ، شما نیز برای آن شخص همین کار را جایز می دانستی ؛ پس چگونه برای داماد رسول خدا و شوهر دختر او خشمگین نشوم ؟  
**قال فقال هشام بئس ما صنع ثم عقد لي على السند ثم قال لبعض جلسائه مثل هذا لا يجاورني ها هنا فيفسد علينا البلد فباعدته إلى السند فقال لنا بشر بن عبد الوهاب وهو ممثل على باب السند بيده اليمنى سيف وبيده اليسرى كيس يعطي منه ومات الجنيد بالسند ... .**  
هشام گفت : چه بد کاری انجام داده است ! سپس برای من حکم امارت سند را نوشت ؛ سپس به یکی از نزدیکان خویش گفت : مثل این شخص نباید در این جا در نزدیکی ما باشد ؛ تا شهر را بر ضد ما خراب کند ، پس او را به سند فرستادم ؛ پس بشر بن عبد الوهاب که نماینده باب سند بود به ما گفت : که او (جنید) در دست راست خویش شمشیری می گرفت و در دست چپش کیسه ای پول که از آن به مردم می داد ؛ و در سند نیز از دنیا رفت .(تاريخ مدينه دمشق ، ج11 ،ص291)

**آب كشى جای نشستن كسی كه حدیث طیر را نقل كرده بود**  
**ذهبی در تذكرة الحفاظ می‌نویسد :**  
**ابن السقاء الحافظ الامام محدث واسط أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطي ... قال السلفي سألت الحافظ خميسا الحوزي عن ابن السقاء فقال : هو من مزينة مضر ولم يكن سقاء بل لقب له ، موجوه الواسطيين وذوي الثروة والحفظ ، رحل به أبوه فأسمعه من أبى خليفة وأبى يعلى وابن زيدان البجلي والمفضل ابن الجندي وبارك الله في سنه وعلمه ، واتفق انه أملى حديث الطير فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به وأقاموه وغسلوا موضعه .**(تذكرة الحفاظ ، ذهبي ، ج3 ، ص966 ، ترجمه ابن السقاء)  
ابن سقاء ... سلفی گفته است : از حافظ خمیس حوزی در مورد ابن سقاء سوال کردم ؛ پس گفت : او از مزینه از قبیله مضر است ؛ و سقا نبود ؛ بلکه به این لقب مشهور بود ؛ او سر شناس مردم واسط و صاحب ثروت و حافظه ای خوب بود ؛ پدرش او را به مسافرت برد ؛ پس از ابی خلیفه و ابی یعلی و ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی روایت شنید ، و خداوند نیز به او در علم و عمرش برکت داد ؛ و روزی از روزها داشت حدیث طیر (از فضائل امیرمومنان را ) املاء می کرد ؛ اما ایشان نتوانستند که این روایت را تحمل کنند ؛ پس به او هجوم آورده و او را از جای خویش بلند کردند و جای او را آب کشیدند .

**هزار تازيانه ، جزاي نقل فضائل حسنين عليهما السلام**  
**ابن حجر عسقلاني در تهذيب و التهذيب و بسياري از بزرگان اهل سنت نوشته‌ اند:**  
**و قال ابن أبي حاتم سألت أبي عن نصر بن علي وأبي حفص الصيرفي فقال نصر أحب إلي وأوثق وأحفظ من أبي حفص قلت فما تقول في نصر قال ثقة وقال النسائي وابن خراش ثقة وقال عبيد الله ابن محمد الفرهياني نصر عندي من نبلاء الناس وقال أبو علي بن الصواف عن عبد الله ابن أحمد لما حدث نصر بن علي بهذا الحديث يعني حديث علي بن أبي طالب أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ بيد حسن وحسين فقال من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان في درجتي يوم القيامة . أمر المتوكل بضربه ألف سوط فكلمه فيه جعفر بن عبد الواحد وجعل يقول له هذا من فعل أهل السنة فلم يزل به حتى تركه** .(تهذيب التهذيب ، ابن حجر ، ج 10 ، ص 384 و تهذيب الكمال ، المزي ، ج 29 ، ص 360 و تاريخ بغداد ، الخطيب البغدادي ، ج 13 ، ص 289 و...)  
ابن ابی حاتم گفته است : از پدرم در مورد نصر بن علی و ابی حفص صیرفی پرسیدم ؛ پس گفت : نصر را بیشتر دوست دارم و او مورد اطمینان تر و دارای حافظه ای بهتر از ابی حفص است ؛ پس به او گفتم : در مورد نصر چه می گویی ؟ گفت : مورد اطمینان است ؛ و نسایی و ابن خراش نیز گفته اند او مورد اطمینان است ؛ و عبیدالله بون محمد فرهیانی نیز گفته است : در نظر من نصر از دانشمندان مردم است ؛ و ابو علی بن صواف از عبدالله بن احمد نقل کرده است که وقتی نصر بن علی این روایت را گفت که « رسول خدا صلی الله علیه (و آله) وسلم دست حسن و حسین را گرفته و فرمودند که هرکس من را دوست می دارد ، پس این دو را و پدرشان و مادرشان را نیز دوست بدارد ، با من در رتبه من در روز قیامت خواهد بود » ، متوکل دستور داد که به او هزار تازیانه بزنند ؛ پس جعفر بن عبد الواحد در این زمینه با متوکل سخن گفت و به او گفت : این روایت از عقاید و رفتار اهل سنت است (مربوط به شیعه نیست) تا اینکه او را رها کرد (دستور داد او را تازیانه نزنند)!!!

**شكستن منبر حاكم نیشابوری به علت عدم نقل فضائل معاویه**  
**سمعت أبا عبد الرحمن السلمي يقول : دخلت على أبي عبد الله الحاكم وهو في داره لا يمكنه الخروج إلى المسجد من أصحاب أبي عبد الله بن كرام ، وذلك أنهم كسروا منبره ومنعوه من الخروج ، فقلت له : لو خرجت وأمليت في فضائل هذا الرجل شيئا لاسترحت من هذه المنحة . فقال : لا يجيء من قلبي) لا يجيء من قلبي ، يعني معاوية .**(تاريخ الاسلام ذهبي ، ج28 ، ص132 و سير أعلام النبلاء ، ج17 ، ص175و ...)  
از ابا عبدالرحمن سلمی شنیدم که می گفت : به نزد ابو عبد الله حاکم نیشابوری رفتم در حالیکه او در خانه خویش بود و از ترس یاران ابی عبد الله بن کرام نمی توانست به مسجد برود ؛ زیرا ایشان منبر او را شکسته بودند و او را ممنوع الخروج کرده بودند ؛ پس به او گفتم : ای کاش بیرون می آمدی و فضیلت های این شخص (معاویه) را می گفتی تا از این مشکل آسوده گردی ؛ گفت قلبم به من اجازه این کار را نمی دهد ؛  
چهار صد ضربه شلاق ، جزای كسی كه امیر المؤمنین علیه السلام را لعن نكرد :  
عطیه بن سعد از راویان كتاب صحیح بخاری ، أبی داود ، ترمذی ، ابن ماجه و ... است .

**محمد بن سعد در الطبقات الكبری در ترجمه وی می‌نویسد :**  
**فكتب الحجاج إلى محمد بن القاسم الثقفي أن ادع عطية فإن لعن علي بن أبي طالب وإلا فاضربه أربعمائة سوط واحلق رأسه ولحيته فدعاه فأقرأه كتاب الحجاج فأبى عطية أن يفعل فضربه أربعمائة وحلق رأسه ولحيته .**(الطبقات الكبري ، ج6 ، ص304 و تهذيب التهذيب ، ابن حجر ، ج7 ، ص201)  
حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نامه نوشت که عطیه را بیاورد ؛ پس اگر علی بن ابی طالب را لعنت کرد که هیچ ؛ و گرنه او را چهارصد تازیانه بزن و سر و ریش او را بتراش ؛ پس او را احضار کردند ؛ و نامه حجاج را برای او خواند ؛ اما عطیه قبول نکرد ؛ پس او را چهار صد شلاق زدند و سر و ریش او را تراشیدند .

**امتناع مردم قزوین از لعن امیرالمؤمنین علیه السلام**  
**امام رافعی در التدوین فی اخبار قزوین می‌نویسد :**  
**وكان عمال خالد بن عبد الله القسري وسائر عمال بني أمية يلعنون في هذا المسجد (مسجد قزوين) علياً رضي الله عنه حتى وثب رجل من موالي بني الجند وقتل الخطيب وانقطع اللعن من يومئذ** .(التدوين في اخبار قزوين ، ج1 ، ص20)  
كارگزاران خالد بن عبدالله قسری و سایر كارگزاران بنی امیه در مسجد قزوین امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن كردند ؛ تا این كه یكی از طرفداران بنی الجند برخاست و خطیب را كشت ، از آن روز لعن بر امیر المؤمنین علیه السلام در آن جا قطع شد .

**امتناع مردم سیستان از لعن امیرالمؤمنین علیه السلام**  
**یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد :**  
**قال الرهني : وأجل من هذا كله أنه لعن علي بن أبي طالب ، رضي الله عنه ، على منابر الشرق والغرب ولم يلعن على منبرها إلا مرة ، وامتنعوا على بنى أمية حتى زادوا في عهدهم أن لا يلعن على منبرهم أحد ... وأي شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخي رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، على منبرهم وهو يلعن على منابر الحرمين مكة والمدينة؟** (معجم البلدان ، ياقوت الحموي ، ج3 ، ص191 ، باب سجستان)  
رهنی گوید : برتر از همه این اوصاف كه ذكر شد ، آن است كه بنی امیه ، امیرالمؤمنین علیه السلام را در منابر شرق و غرب لعن می كردند ؛ ولی در سیستان یكبار بیشتر نتوانستند . آن‌ها از فرمان بنی امیه سر پیچی كردند ؛ حتی در پیمان نامه شان اضافه كردند كه هیچ كس را بر منبرشان لعن نكنند ...  
چه افتخاری بالاتر از این كه آن‌ها از فرمان ناسزاگویی به برادر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر منبرشان سرپیچی كردند ؛ در حالی كه آن حضرت را بر منبرهای مكه و مدینه لعن می‌كردند .

**زكریا بن محمد بن محمود قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد می‌نویسد :**  
**قال محمد بن بحر الذهبي[رهني] : لم تزل سجستان مفردة بمحاسن لم تعرف لغيرها من البلدان، ... وأجل من هذا كله أنهم امتنعوا على بني أمية أن يلعنوا علي بن أبي طالب على منبرهم.**(آثار البلاد و اخبار العباد ، ج1 ،‌ ص79 ، باب سيستان)  
سجستان افتخاراتی دارد كه در شهرهای دیگر دیده نشده است و بزرگترین همه آن‌ها این است كه در زمان بنی امیه همه مردم آن‌جا از ناسزاگویی به علی بن أبی طالب علیه السلام در منبرشان امتناع كردند .

**ملك شاه حسین بن ملك غیاث الدین سیستانی (متولد 978 هجری) می‏نویسد:**

«هر چند متصدیان معاویه و آل مروان تكلیف سبّ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) به آن جماعت نمودند از این معنی ابا كردند و افسون و افسانه­ی آن قوم قبول طبع سیستانیان نیفتاد. بالاخره از دارالظلم بنی‏امیه فرمان رسید چنانچه قبول امر ننمایند از هر یك نفر یك مثقال طلا بازیافت نمایند و مردم بی ‏اكراه آن وجه را ادا نمودند. رفته رفته آن وجه افزایش یافته و به ده مثقال طلا از هر نفر رسید. چون بنی‏امیه دریافتند كه بالطوع و الرغبه هر چیز كه طلب شود می‏دهند و مرتكب آن عمل شنیع نمی‏شوند، حكم كردند كه در صورت امتناع در بازار سرهای زنان اكابر آنجا را بتراشند تا به گفتن آن كلمه­ی زشت راضی شوند امّا آن توفیق یافتگان به این امر راضی شدند و به سبّ حضرت امیر راضی نشدند. چون دیدند كه به هیچ وجه به این گفت و گو هم­داستان نشدند دست از ایشان داشتند. از آن زمان تا حال در محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام راسخ و ثابت قدمند «ان اللّه‏ لا یضیع اجر المحسنین».»(- احياء الملوك، ص 9.)

**اعتراض مردم سیستان به حاکم اموی بخاطر عملکرد بد معاویه و دفاع از حضرت علی(ع)**

از دیگر جلوه­ های نفوذ اندیشه علوی در سیستان، اعتراض بزرگان سیستان به عبد الرحمن بن سمره حاکم اموی سیستان به دلیل عملکر بد معاویه در جنگ با حضرت علی(علیه السلام) است این اعتراض در سال 45 یا 46 هجری اتفاق افتاد.

در تاریخ سیستان که ابتدای آن متعلق به قرن 5 هجری است بیان می کند: «چنان بود حال عبدالرّحمن سمرة اندر سه سال كه همه نماز به جمع و قصر كردند. زیرا كه بر یك جا هیچ مقام نكردند. چون عبدالرّحمن خواست كه به سیستان نشیند، مردمان سیستان جمع شدند، علماء و بزرگان و سالاران سیستان و گفتند: ما را باید كه امامی به حق باشد چنان‌که سنّت مصطفی صلَّی الله علیه و اكنون علی بن ابوطالب برجایست و معاویه تو را اینجا فرستادست و هشتاد هزار مرد از اهل تهلیل میان ایشان كشته شده. باید كه این خطبه و نماز به حق باشد. برین جمله كه هست نیز رضا ندهیم و این به حضور حسن بصری و عمر بن عبدالله بن فهر و المهلَّب بن ابی صفره بود و قطری بن الفجاة و سادات و علماء و بزرگان بودند. پس عبدالرحمن گفت: من اكنون آنجا روم تا این كار بر جای قرار گیرد و باز اگر زندگانی باشد باز آیم. شما فرمان نگاه دارید و حقّ اسلام به كار دارید و عباد بن الحصین حبطی را جانشین گذاشت و خود به بصره رفت.»( تاريخ سيستان، ص 89.)